

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب تاریخ تمدن و ملک مهدوی(نیمه اول) دکتر همایون

مهدویت در همین وضع فعلی نیز وضعیت ما را از حالت بن بست در می آورد. فکر اینکه قبل از قیامت یک حکومت جهانی است پس چرا این همه دعوا و جنگ و... ما میتوانیم بر اساس مهدویت بسیاری از دیدگاه معارف اسلامیمان را باید تجدید نظر کنیم.

ورود علمی از اینجا شروع شد که چه رابطه ای بین عاشورا و مهدویت چه رابطه ای وجود دارد. در زیارت عاشورا در دو جا ما از خدا میخواهیم که ما را از منتقمان خون امام حسین در اخرالزمان قرار دهد. از آنطرف روایات آخرالزمان موضوع را انتقام امام حسین میدانند و مردم قرار است در آن روز برای انتقام خون امام حسین به پا خیزند. البته این موارد مربوط به قبل از ظهور است و در خود ظهور اینگونه نیست. در یک شب تا صبح بدون خونریزی حجاز را ازاد میکنند. و پس ملحق شدن بسیاری از سرزمین ها، اولین جنگ در اسرائیل است. پس نتیجه اولیه اینکه مردم جهان قیام سید الشهداء را میشناسند و امام حسین شناخته شده است.

امروز به خوبی دارد امام حسین شناخته میشود که اوجش پیاده روی اربعین است.

نکته دوم اینکه آیا صرف دانستن این ماجرا برای انتقام کفایت میکند؟ باید ماجرا فهم شود و باید یک انگیزه ای اتفاق بیافتد که بدانند که این ماجرا زنده است و مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش نیست. مردم میفهمند که این ماجرا یک ماجرای زنده ایست که شرایط آنروز به ان ماجرا گره خورده است و هنوز نبرد همان است.

نکته سوم اینکه این ماجرا در آنروز همچنان وجود داشته باشد و به خوبی ملموس شود.

پس سه چیز: ۱- شناختن ماجرا ۲- فهم ماجرا ۳- زنده بودن ماجرا

در ۷۱ سال پس از عاشورا کل بنی امیه از بین رفتند ولی فرضیه ما میگوید که آنها در همان اخرالزمان نیز وجود دارند. روایات سفیانی، معتبرترین روایات است و بدون سفیانی ظهور اتفاق نمی افتد. و پنج نشانه حتمی داریم که بدون آنها ظهور اتفاق نمی افتد.

در آن روز سفیانی از فرزندان عتبه پسر ابوسفیان است که جریان را روشن می کند همان بنی امیه ماجرا را روشن میکند. ما داریم از سفیانی اخرالزمان، انتقام خون امام حسین را میگیریم، پس این جریان همان جریانی است که از همان زمان ادامه داشته و در اخرالزمان رسماً روی کار می آیند. و شرایط به گونه ایست که آنها میتوانند ابراز وجود کنند. بنی امیه در اندلس حضور داشتند و تا ۱۴۹۲ میلادی در انجا حکومت میکردند و نمیگذاشتند اسلام درست به انجا برسد. آنها پس از سقوط در اردن رفتند. پس فرض بر این است که بنی امیه در آنروز با استمرار تاریخی خواهد بود. پس از سقوط اموی ها در اندلس، کریستف کلمب از همانجا به امریکا رفت. کریستف کلمب از یکی از دانشمندان مسلمان نقشه ای میدزدد و... در جریان اندلس موضوع نژاد و دین مطرح نیست بلکه مسئله حزب است.

آیا میشود انتقام جرم یک نسل را از نسلی دیگر بگیریم؟ در اینجا مسئله غضب است مثلاً اگر فردی یک زمینی را غضب کند، امروزه اگر به دست نوه های او نیز هست، باید آنرا بازگردانند.

جنگ اصلی امام با یهود است. و ان خونریزی اصلی و جنگ بزرگ آنروز است. پس دشمن اصلی امام کدام است؟ خود سفیانی در همان جا کشته میشود که این جنگ اتفاق می افتد پس یهودی ها با اموی ها دوروی یک سکه هستند و همکاری داشته اند، امروز می فهمیم که داعش و اسرائیل و امریکا و ... چه همکاری با هم دارند. فردی به نام عبد مناف که دو فرزند دارد یکی نسل ان به هاشم میرسد و یکی از آنها به عبد شمس که فرزند عبد شمس، امیه است که فرزند خوانده است و رومی است و مدتی بازگشته به روم و مدتی انجا بوده.

امام صادق میفرماید که ما و بنی امیه دو خاندانیم که به خاطر خدا با هم درگیر شدیم ما میگوییم صدق الله و آنها میگویند کذب الله در واقع بین امیه و هاشم(عمویش) درگیری اتفاق افتاده. و دعوای آنها قبیلگی نیست و سر حق دعوا دارند.

آیات اول سوره اسرا: سبحانه الذی اسرى..... ذریه من حملنا مع نوح... وقضینا ال بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین ... و لتعلن علوا کبیرا... جاء وعد اولیئهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاجوا خلال الدیار... وامرتناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا... ان احسنتم احسنتم لانفسکم ... فاذا جاء وعد الآخر لیسوئوا و جوهکم ولیدخل المسجد کما دخلوه اول مره... ولیتبروا ما علوا تتبیرا و ان عدتم عدنا

امیه بن عبد شمس رومی است و عرب نیست و فرزند خوانده عبد شمس است.

حاج محمود شمس صد سال قبل از کریستف کلمب با کستی به امریکا و استرالیا و ... رفته بوده و فرمانده نیروی دریایی چین بوده

برای رفتن به سقیفه از محل یهودی ها درآمدند!؟

تلك دار الاخره نجعلها للذین لا یریدون فی

این فرض که منظور مسجد کوفه است، فرض بعیدی نیست. و ممکن است که مسجد قدس را اموی ها ساخته باشند که اهمیت آن را کم کنند.

دو نکته از ایت الله مهدوی: یهودی ها به درب خانه ها می آمدند و میگفتند که اگر لباس کهنه ای چیزی دارید بدهید ما میخریم و کتاب خطی و اینها را میخریدند. و میراث ما را میخریدند. حضور نماینده روم در مجلس یزید چرا بوده؟

در تفاسیر مختلف در اینکه این دوبار فساد کی هست، اختلاف وجود دارد، بارها جنایت انجام داده اند اما کدام دو گناه اینها پررنگ است؟ مثلا توطئه بر ضد عیسی و یا پیغمبران و ... اما این توطئه ها دامنه جهانی نداشته، از آن مهمتر جزای آنهاست که این دو جزا کی اتفاق افتاده که عده ای میگویند هر دو مانده و عده ای میگویند که هر دو اتفاق افتاده و برخی میگویند که یکی اتفاق افتاده و یکی نه. اگر یکی از آن جزاها بخت النصر بوده که او جزو عبادا لنا نبوده که در قرآن آمده است. ولی این چه جور پیش بینی است که هر قومی را میترساند که با دیگران درنیافتند و گرنه وقتی قدرت گرفتند ممکن است دمار از شما درمی آورند.

روایت امام صادق: مره اولی قتل علی بن ابی طالب و دفعه دوم نیزه ای که به امام حسن زدند و لتعلن علوا کبیرا مربوط به امام حسین است.

که خود مفسران هم از این رویت تعجب میکنند. که این را از راه تنظیر درست کردند که روایت میگوید از هیچ سوراخی داخل نمیشود مگر اینکه یهود قبل از شما داخل شده است. اما جریان جور دیگری است.

ما معمولا ماجرای عاشورا را یک جریان داخلی قلمداد میکنیم مثلا حضور روم چه تاثیری در آن زمان داشته؟ بعد روایت میگوید که جزای آنها در اخراالزمان اتفاق می افتد و اینها قبل از ظهور هیچ خونی را بی پاسخ نمیگذارند و کان وعدا مفعولا، ظهور است. ثم رددناه ... منظر رجعت است که وارد فضای رجعت میشوید و دوره ای رشد را طی میکنید و به مسلمانان میگوید. که دارید امتحان میشوید. و در فضای رجعت دوباره اموی ها زنده میشوند و امام حسین نیز زنده میشود و دوباره این بار امام حسین پیروز میشود. و سیاه شدن صورت مربوط به اینجاست که یهودی ها این طور میشوند.

پس تا جریان ظهور هم تمام این داستان تمام نمیشود و فتنه دجال مربوط به بعد از ظهور است و فتنه یاجوج و ماجوج هم که فتنه سختی است اتفاق می افتد.

یهود و بنی امیه کی یکدیگر را پیدا کردند؟

باید به دوران قبل از اسلام بازگشت باید به خیلی قبل تر از این بازگشت، جریان باز میگردد به همان ماجرای سجد شیطان که انجا شیطان قسم میخورد که به من مهلت ده تا روز موعود که روز ظهور است و در آن روز شیطان ذبح میشود. که تقابل اینها در آن روز به پایان خواهد رسید. کل ماجرا یک ماجرای به هم پیوسته است.

بعد از ظهور قرار است چه اتفاقی بافتد؟

قبل از خلقت انسان دنیا چگونه بوده است؟

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه دوم 29
بهمن 1393Audio recording started: 10:15 AM
Wednesday, February 18, 2015

امروز جریان ظهور جدی تر شده (سخنان سید حسن نصرالله در مورد داعش و اینکه قصد آنها مکه و مدینه است)

پیامبر فرمودند انی تارک که این دو از هم جدا نمیشوند و چزاغ راهنمای شماسست برای استفاده از قرآن باید صلاحیت لازم وجود داشته باشد.

از زمان امام رضا، امام را آوردند به ایران و از زمان امام جواد رابطه با امام کم شده است، در زمان امام هادی پایتخت رفته به سامرا و قطع ارتباط کردن امام با شیعیان و دوران امام عسگری و زندانی شدن او که فرزند پنج ساله ای در زمان شهادت داشت که او را خیلی کسی ندیده و فقط یگویند که او همچین فرزندی داشته و خود امام عسگری هم کس زیادی ندیده است، بعد از ۶۹ سال از شهادت امام عسگری، ناگهان شیعه میگوید وارد غیبت کبری شده ایم. چه شده که شیعه ادامه حیات داده و کم کم جلو آمد و تا امروز که انقلاب اسلامی را به وجود آورد.

نقش علما زیاد بود که وارد صحنه شدند و نشان دادند که غیبت سندیت دارد. تا یک مقطعی ما ماجرای سر و اسرار را داریم تا زمان سفیانی که درمورد آن اخبار داریم. ماجرای بعدی ماجرای اخباری است که از قبل رسیده بود که باعث شد مردم تعجب از غیبت نکنند لذا آن را باور کردند. لذا بحث کلام و شط می آید و بحث معمرین و طول عمر امام نیز یکی از بحث هاست که در آن زمان به وجود آمد که امروز زیاد مطرح نیست زیرا به اصل مهدویت اعتقاد داشته باشیم حداقل این است که میگوییم مهدی در آخرالزمان متولد میشود. کم کم حوزه های اسلامی هم به واسطه مهدویت رشد کردند و هم مهدویت را رشد دادند. بعضی گفتند که چه کسی در قرآن در مورد مهدویت صحبت کرده و فقط احادیث در مورد آن صحبت کرده است. در مورد مهدویت یک عده وارد حوزه حدیث شدند و یک عده وارد حوزه قرآن شدند و... که باعث رشد علوم حوزه های آن زمان شد.

چند نقطه در تاریخ وجود دارد که مردم احساس آنها نسبت به مهدویت بیشتر شد که باعث شد آن را نشانه هور بدانند که یک عده آن را جزو کذب الوقتون میدانستند. در روایات آمده که اسم امام بر سر زبان ها می فند و هر چه نزدیک تر میشویم، کم کم شوق به امام بیشتر میشود. یک عده هم به دروغ ادعای مهدویت میکنند که در

اخرا الزمان زیاد میشود (ظهور نزدیک است) که تطبیق احمدی نژاد به شعیب ابن صالح دعوا را زیاد کرد زیرا چهار سال مدت خدمت او بیشتر نبود و امام زمان در این مدت باید ظهور کند.

موضوع کذب الوقاتون صحیح است که مثل فاش کردن اسرار است، که ماجرای آن از زمان امام صادق است که افراد برای قیام امام صادق وقت تعیین میکردند. اگر تطبیق این نشانه های ظهور که گفته شده تعیین وقت دقیق نباشد، کارکرد آن را میکویند امید بخشی است که در برخی از این نشانه ها البته وقت تعیین شده مثلا کشته شدن نفس زکیه و بعد پانزده روز ظهور اتفاق می افتد. میگویند که این نشانه ها را گذاشته اند که امید بدهند و شیعه با دیدن آنها امیدوار شود. در صورتی که این ماجراها را با خیلی مصادیق میتوانیم تطبیق دهیم پس چگونه میتوان فهمید که کدام نشانه است در صورتی که نشانه ها تکرار پذیر است. این تطبیق مصادیق باعث ناامیدی نمیشود؟

ماجرای ماجرای قطار است که یک ریل از یک روستا کشیده اند و به مردم میگویند که قطار از این جا می آید و نشانه های آمدنش این است و آن است و یک عده منتظر نشانه های قطار هستند که لرزش را حس میکنند که ولی میفهمند که زلزله است نشانه بعدی را هم میبینند اما میفهمند که آن نبوده و... تا مردم آنها را ملامت میکنند. پس میشوند چوپان دروغ گو... آیا این قطار اگر مردم آماده سوار نشدن بر روی آن نباشند یا ریل آماده نباشد، می آید؟

مثال دیگر جوش آوردن دیگ آب است که باید بگذاریم تا بجوشد و مزاحمت افراد دیگر دفع کنیم که مانع جوش آمدن آب میشوند، یعنی ماموریت ما این است که آتش زیر آب را روشن کنیم و مراقب مزاحمین باشیم که خود آب جوش بیاید و اگر خوابمان ببرد و دشمن آب را خاموش کند، آب جوش نخواهد آمد و آتشی از نو باید ساخت و از نو منتظر جوش آمدن. در دوره صفویه این آتش خاموش شد و همین طور در دوره های دیگر اما در انقلاب اسلامی ما آتش را روشن نگاه داشتیم و باید مداوم بگوییم که اب دارد جوش می آید.

اشکال کار اینجاست که ما نمیتوانیم در بحث ظهور، بر اساس برنامه جلو برویم لذا نشانه قطعی نداریم که بگوییم که تا این مقدار جلو آمده ایم. ما در حد کلیت هم نمیتوانیم بفهمیم که تا چه مقدار جلو آمده ایم. بالاخره یک عده از علما هستند که باید دیگ را بررسی کنند که دیگ چه زمانی جوش می آید، آقا هر سال که اسم سال را انتخاب میکنند در راستای همین برنامه است. وظیفه ما این است که زمینه را آماده کنیم و کم کم جلو بیاییم در راستای برنامه ای که برای ما ریخته اند.

پس موضوع ظهور باید یک نگاه راهبردی بر آن حاکم باشد و باید دارای ادبیات خاص باشد. معصومین کاملا راهبردی جلو آمده اند اما بقیه ما با این موضوع اینطور رفتار نکردیم. باید روش های فهم حدیث ما رشد کند به خصوص در موضوع مهدویت تا بتوانیم از این ادبیات و برنامه طراحی شده استفاده کنیم. نگاه راهبردی یعنی برویم سراغ روایات تا وظیفه خود را از آن استخراج کنیم.

روایت «وزراء المهدی من العواجم لا عرب فیهم یتکلمون بالعربیة» را نقل میکنند که دو نوع نگاه نسبت به آن وجود دارد یکی اینکه افراد در طول مدت ساخته میشود که یکی تسلط به عربی است و نگاه دیگر اینکه امام با معجزه به آنها عربی می آموزد. علم نور است و کار ما تلاشی است برای باز کردن بره های علم بر روی خود است که به عنوان امتیاز علم را به ما می آموزند. موضوع زبان عربی موضوع تمدن آینده جهان است همانطور که زبان انگلیسی موضوع تمدن امروز جهان است.

نشانه های ظهور: برخی از آنها نشانه هایی است که در روابط فرهنگی و اجتماعی ما اتفاق می افتد مثلا زن جای

مرد و مرد جای زن مینشینند و زن ها بر روی زین منشینند. که این مجموعه روایات از زمان های خیلی قدیم وجود داشته و بر سر زبان ها بوده و میگفتند که دوره آخرالزمان شده تا برسد به زمان آشفتهگی قبل از ظهور که کلید اساسی ان از هم پاشیدگی خانواده است.

یک مجموعه دیگر از نشانه ها، نشانه هایی که در طبیعت اتفاق می افتد مثل افزایش زلزله ها و خسوف و کسوف های بیجا و تغییر محیط زیست. در واقع در اولی نوع تعامل ما با خودمان و در دومی با طبیعت است که به هم میخورد.

دسته سوم از روایات، نشانه هایی است که اتفاقات خاص را بازگو میکند. مثل سید یمانی و سید خراسانی و سفیانی و دجال و ... که اگر مجموعه این سه روایات را کنار هم بذاریم میفهمیم که نمیشود ما خیلی از این حوادث را خودمان به وجود بیاوریم مثلا خسوف و کسوف بیجا و زلزله و

ما در این دوره داریم توالی نشانه ها را میبینیم که البته ممکنه زیر دیگ را خاموش کنند و اتفاق نیفتند. ما این نشانه ها را به صورت پراکنده میبینیم زیرا تصویر درست نداریم که آنها را جمع کنیم. میگویند فتنه وارد خانه ها خواهد شد از هر روزنه ای، این فتنه هم عمق دارد و هم گستره. عمق ان را از انجا میفهمیم که افراد اروپایی وارد داعش شده و با اعتقاد وارد کار میشوند.

نشانه ها یکی نیست مثلا میگویند پرچم های سیاه وارد عراق میشود یا موضوع به هم ریختگی عراق که از بنی عباس به بعد عراق دستخوش تغییرات شده است. آیا این اتفاقات همه یکی است یا چند تا؟ شاید منظور یک جریان باشد نه یک حادثه خاص.

مجموع کار یک بازی و یک قیام ساده نیست مثل انقلاب ایران بلکه ماجرا خیلی جدی است و حتی فراتر از یک تمدن است که فعلا بزرگترین واژه ای که داریم تمدن است. در این بین شبهاتی اتفاق می افتد که کلام و فقه و ... باید بیایند برای کمک به رفع شبهات.

بسم الله الرحمن الرحيم

ما دو مبحث را جلو رفته ایم و دو مبحث دیگر را در این دو جلسه میگوییم. یک مبحث مقدمه بود و یک مبحث نشانه ها بود.

مساله ظهر به این روشنی نبود در ابتدا و هم اینکه هنوز مردم نمیدانستند که چند سال غیبت طولانی میشود.

لذا مردم ابتدای غیبت کبری انتظار داشتند ظهور در همان زمان اتفاق بیافتد.

ما وارد رویکردی شدیم به نا رویکرد تمدنی که این رویکرد به ما میگوید که تاریخ بشر به تمدن مهدویت ختم میشود که قبل از آن یک تمدن مقابل آن بر جهان سلطه پیدا کرده است که این تمدن زندگی بشر را به قهقرا میبرد که اتفاقی که در ظهور می افتد، یک اتفاق تمدنی است نه یک انقلاب یا یک حادثه بلکه حادثه ای است دارای یک عمق و یک گستره که گستره اش تمام جهان و عمق آن تمدنی است. امروز هم برای همین میگوییم تمدن اسلامی. یک وقت ما میگوییم که ما به دنبال تمدن سازی هستیم که برای ما فلسطین و عراق و سوریه و ... مهم میشود اما یک وقت نگاه ما یک نگاه رفاه طلبی است که ما میخواهیم یک زندگی راحت داشته باشیم. نباید کشورهای غربی ما را اذیت کنند که ناه حاکم بر دولت این است.

انبیا آمده اند که مقدمات ظهور را آماده کنند و زمینه ساز مهدویت شوند. یک وقت هست که ما تاریخ را بها یک دید سیاسی نگاه مینند و اینطور که کدام حکومت سر کار آمده و کدام یک رفته است. که خوب هم هست و حکومت هم تاثیر زیادی بر روی مردم دارد(الناس علی دین ملوکهم) یک عده هم با نگاه بر تاریخ علم میبینند و معتقدند که علما بر روی تاریخ اثر گزار هستند مثل شیخ بهایی بروی صفویه. یک عده بر روی تاریخ هنر و... که هر کدام از این ها یک نگاه به تاریخ هست که اشکالی هم ندارد اما جمع اینها، تاریخ تمدن است که باید با این نگاه به تاریخ نگریست. و تمام دیدگاه ها در این نگاه جمع میشود: تایخ علم و تاریخ سیاسی و ... ولی یک قسمت مغفول واقع شده در این دیدگاه ها که آن هم تاریخ انبیاست. باید به این دقت کرد که ایا انبیا حاشیه ای بودند یا جریان ساز؟ با یک نگاه میتوان گفت که ما از نسل میمون ها هستیم و بعد کم کم انسان شدیم و... که کم کم به این دید رسیدیم که اعدو بالله خدا و وجود ندارد. ام یک نگاه این طور است که بگوییم اولین بشر نبی بود که از اول با پدیده ها آشنا بو دو خدانشناس بود. اولین انسان پیامبر بوده و گیج نبوده که بعد ها روش استفاده را بیاموزد.

برخی زندگی پیامبران را حاشیه ای میدانند و میگویند که دیگران بشر را جلو میبرند و انبیا فقط آمده اند که بگویند که همدیگر را نکشید و ... ایا انبیا آمده بودند که زندگی بشر را درست کنند یا آخرت بشر را؟ کتاب اسلام و تجدد مهدی نصیری میگوید که هر چه در زندگی بشر بوده نتیجه تلاش انبیا بوده و اساسا کسی غیر از انبیا حق ندارد در مورد زندگی بشر و ورود تکنولوژی به زندگی بشر قضاوت کند. و از رنساس به بعد روند زندگی انسان عوض شد و از آن فرمول تعیین شده خارج شد و انسان آن را از دست انبیا خارج کرد در حالی که دوران آن نرسیده است.

در حدیث داریم علم دو جزئش قبل ظهور است و ۲۵ جزء آن بعد از ظهور است و فقط آن علمی را که انبیا آورده اد را اصالت میداند و باقی را اصالت نمیدهد.

ما یک تمدن قبل از ظهور داریم و یک تمدن بعد از ظهور و یک تمدن در زمان ظهور که باید ببینیم که تمدن مهدویت از کجا تمدن خود را میگیرد.

باید بگوییم انبیا بی نقش در تاریخ نبوده اند و تاریخ را اینها جلو برده اند.

یک مساله به وجود می آید که آیا تاریخ بشر اتفاقی بوده است یعنی تمدن امروز بشر اتفاقی بوده یا این که از روی یک حساب و کتابی بوده است و به هم متصل هستند. تا به حال مطالعات تاریخی ما به صورت

پوزیتیستی بوده و با سند جلو میرفته. با این کار نمیتوانیم ست درست کنیم که نهایت پرش ما میشود یک نظمی که از این موارد پراکنده استخراج میکنیم که به آن تاریخ تحلیلی میگوییم . یک نگاه این است که خیر در

این تاریخ سنت وجود دارد که که از بالا به پایین میریزد که متاثر ا نگاه قرآنی باید انها را استخراج کنیم که مهمترین سنت آن تقابل حق و باطل است. یکی میگوید که مساله ما و امریکا حق و باطل است و دیگری میگوید خیر مساله ما و امریکا از سال ۱۳۳۲ به بعد اسست که کودتا تشکیل داد و.. اما در واقع ماجرای ما دعوی حق و باطل است که بر اساس این ادبیات باید تاریخ را بررسی کنیم.

ما اگر بخواهیم دعوی حق و باطل را در تاریخ دنبال کنیم باید تجلی آن را در تاریخ پیدا کنیم. اگر مظهر حق را خدا بدانیم، باطل هم در ذیل خدا قدرت میابد ملائکه هم نمیتوانند باشند زیار جنسشان زمینی نیست اما

میتوان انسان را مظهر حق دانست. اما تجلی باطل گاهی میگوییم طواغیت بوده اند که با این نگاه درست هم هست. اما در واقع اولین جنسی که با آنها مقابله میکنیم که انسان نیست بلکه جن است به رهبری ابلیس که انسان ها باطل را نیز میگوییم شیاطین انس یعنی اصل شیطان با جن است.

موضوع بعدی در مورد قدرت شیطان است که چقدر قدرت دارد و چه کارها میتواند بکند که باید آن را جدی بگیریم که چگونه میشود این دشمن را مهار کرد. شیطان دو نوع قدرت دارد برخی میگویند شیطان با یک چشمک میتواند انسان را بکشد برخی میگویند که شیطان هیچ قدرتی ندارد و برخی میگویند که شیطان هیچ قدرتی ندارد جز وسوسه که فقط در گوش ما چیز هایی میخواند که اگر هم کاری میکند، به وسیله همین انسان وسوسه شده است.

جنس شیطان از اتش است که در قرآن میگوید خلقتنی من نار پس شیطان یک موجود ذهنی، وهمی و خیالی نیست بلکه یک فیزیکی دارد که ان هم از اتش است. جن ها یک عمر طولانی دارد اما شیطان یک عمر خیلی طولانی دارد که ان را از خدا گرفت که ان هم تا روز قیامت نیست بلکه طبق روایات وقت معلوم تا روز ظهور است. شیطان توانسته است ذریه و جنود و اولیا و حزب درست کند و بعد از یان انسان ها عضو بگیرد. که در این دوره ارتباط برقرار کردن با شیاطین حرام است. که کافران از جن و کافران از انسان به دنبال استفاده از قدرت یکدیگر هستند که قدرت خود را افزایش دهند تا وقت ظهور.

علی رقم جدی بودن بحث شیطان، مفسران آن را جدی نگرفته اند.(علامه)

معنای بر خدا بودن شیطان این است که اغوای شیطان... یعنی یک صراط کلی درایم که به سمت خدا میرود که شیطان هم بر روی ان حرکت میکند. یعنی ساز و کاری که خداوند ان را تنظیم کرده برای پیشبرد صراط مستقیم که یک کا

تجسم شیطان امر محالی نیست که رد شود. (علامه) در ماجرای سقیفه و ... که پیگیری کنیم نقش شیطان را مبینیم

انبیا و افراد برجسته پشت سر اینها هم امکان دیدن شیطان را دارند و هم اورا میشناسند.(علامه)

بعضی از دیوانگی ها بر اثر مس جن رخ میدهد.(علامه)

تصرف شیطان در نفوس انبیا با توجه عصمت ایشان محال است اما تصرف بین جنس و حافظه آنان امکان پذیر است. حضرت ایوب گفت (رب انی مسنی الشیطان)

خواطر و القانات شیطانی در لسان قرآن با عناوینی چون قول، وسوسه و ... آمده که همه آنها یک حقیقت است میدان عمل تاخت و تاز شیطان همانا ادراک انسانی است. و ابزار کارش عواطف و احساسات بشری است. فکر کردن

تصرفات ابلیس در ادراک انسا تصرف طولی است نه عرضی برای همین هم من و هم شیطان عقوبت میشویم.

هر چند که دعوت شیطان به سمت شرک و معصیت به اذن خداست لکن تسلط او نتیجه اجابت ماست

اگر چه شیطان در کلام خود(لاغویتهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین) تنها عباد مخلص او را استثنا میکند اما خداوند به طور کلی همه مردم را استثنا کردم مگر کسانی که اتباع کنند(لیس لک سلطان الا من اتبعک) که اتباع باعث تسلط شیطان میشود.

ولایت شیطان در ظلم و کناه و ولایت ملانکه بر ادمیان در اطاعت و عبادت است که منافاتی با ولایت خداوند ندارد.

ابلیس همانند سایر جانداران، ذریه و جنود دارد.

اعوان و انصار شیطان در دلهای بشر و بدن هایشان به گونه های مختلفی تصرف میکنند

ولایت ذریه و اعوان شیطان بر انسان ولایت جزئی است برخی بر برخی افراد برخی بر برخی اعمال.

جمع بندی: اجمالا شیطان ان طور نیست که هیچ کاری نتواند بکند و فقط وسوسه کند او همه کار میتواند بکند اگر راهش را باز کنیم.

حضرت ایوب تناب شیطان را باز کرد؟

مبارزه با شیطان از سازو کار رشد ماست و انبیا میخواهند مقامات بگیرند که سازو کارش همین است. لذا شیطان ذیل نظام احسن خداوند است تا روز ظهور.

شیطان در تاریخ تاریخ ساز بوده و چه اقداماتی انجام داده است مانند جنگ عراق و ... پس شیطان در ظاهر جهان مسلط است.

حق و باطل در تاریخ را قرآن ترسیم کرده که باطل همان کف روی اب است که بر روی حق سوار است و اصل ماجرا توسط انبیاست که جلو میرند نه آن کف. ما انقلاب کردیم که امریکا مجبور شد یازده سپامبر بسازد.

جنسش هواست و برای مرد نفع ندارد، عمرش کوتاه است(للباطل جوله و للحق دوله)

تمدن سازی از زیر دارد صورت میگیرد و جلو میبرد ولی باطل روی ان در حرکت است. وجریان اصلی توسط حق صورت میگیرد.

پیوستگی جریان حق و باطل : انبیا هم را میشناختند و ماموریت داشتند که ماموریت این بوده که حضرت ادم بیاید تا زمان ظهور و مهدویت.

آیا در جریان باطل نیز این پیوستگی وجود دارد؟ اختلاف بین اینها زیاد است از یک طرف اینها واقعا یک حزب هستند و متصلند؟ آیا نمرود نیز میدانسته که فرعون روزی می آید؟

در مورد انبیا ما اتصال داریم (ثم ارسلنا رسلنا تتبع) پشت سر هم بودند و خط منقطع نمیشود. ولی در مورد حزب شیطان میگوید (تکه تکه شان کردیم) اما این اتصال آنها را میبینیم اینها سایه حزب الله هستند یعنی چون انبیا متصل پیش میروند آنها هم منفعلانه مجبورند پاسخ برنامه حزب الله را بدهند ولی این برنامه متحد و برنامه ریزی شده نیست و حزب شیطان همه ب اهم دعوا دارند. اولین لحظه ای که اینها تهدید شوند، همدیگر را میخورند و پیمان برادری بین اینها نیست و به راحتی همدیگر را میخورند. پس اتحاد ظاهری آنها در اثر پاسخ به اتحاد حزب الله است.

چه اتفاقی قرار است در زمین بیافتد که هم انطرفی ها و هم اینطرفی ها دارند تلاش میکنند؟

بسم الله الرحمن الرحيم

حکومت امام زمان برای چه میخواید تشکیل شود؟ آیا ارزش دارد این همه سال بشر زندگی کند برای اینکه یک دوره کوتاهی حکومت عادلانه در زمین تشکیل شود؟

دیدگاه ما نسبت به جهان یک دیدگاه نادرست است. اگر ما یک نمودار از زندگی مان داشته باشیم که از یک نقطه آغاز میشود، و ادامه دارد، اولین سوال این است که چرا آغاز ما از این نقطه بوده است؟ اگر ما این ماجرای که قرار بود برایمان بیافتد را میدانستیم آیا میپذیرفتیم بیاییم؟ پس ما را به زور آورده اند؟ مثلاً طرف تو مکه به دنیا آمده و وهابی شده حال باید بروی جهنم، چرا باید چنین اتفاقی بیافتد؟ حال این نمودار را جلوتر می آییم و به نقطه ای میرسیم به نام مرگ. ما نسبت به مرگ یک اطلاعاتی داریم که مثلاً فلان عمل از عمر ما میکاهد یا فلان عمل به آن می افزاید ولی فرمول دقیقی نسبت به آن نداریم. این نمودار را ادامه میدهیم. قبل از این نمودار نیز ما وجود داشتیم که آن هم عالم ذر است که در آنجا زندگی این دنیا را انتخاب کرده ام که یک عده انتخاب کردند پیامبر باشند و یک عده انجاب کردند که شمر و یزید و ... باشند. عالم برزخ بعد از مرگ است، این عالم در کجاست؟ مثلاً در آسمانهاست؟ یا در زمین؟ برزخ هم جهنم دارد و هم بهشت، آنها کجاست؟ مثلاً چقدر در فضا یا در زمین جلو برویم تا به بهشت برزخی یا جهنم برزخی برسیم؟ آنها در عالم برزخ چه میکنند؟ مثلاً منتظر قیامت هستند؟ بعد از برزخ هم قیامت است که هم اسم یک عالم است و هم اسم یک اتفاق است. یک واقعه ای که در دنیا اتفاق می افتد. مثلاً چرا برای برخی پل صراط را باریک میکنند؟ چرا برای برخی آن را وسیع میکنند؟

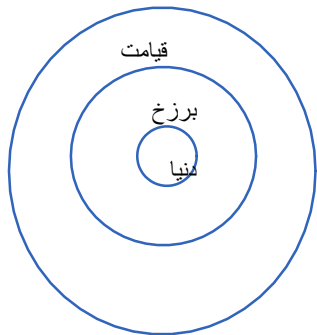
این سیستم معمولاً در ذهن ما ترسیم شده که اشتباه است اما اشکال آن این است که دو عنصر زمان و مکان را به همه نمودار تعمیم میدهیم. قل و بعد و کجا و زیر و بالا و ... مربوط به همین مدت موقت دنیاست نه برای سایر مراحل این نمودار.

ما شکل را عوض میکنیم. به صورت شکل روبرو لذا بر اساس این شکل عملی که در این دنیا انجام میدهیم در واقع داریم آن عمل را در قیامت انجام میدهیم. در واقع تمام آن چیزهایی که در این دنیا میبینیم در واقع تنزل پیدا کرده حقیقتی در عالم آخرت است که باطن آن چیز دیگری است.

مثلاً میگوییم دیوانه که دارد کنار ما زندگی میکند که دارد جهان را جور دیگری تحلیل میکند، لذا او را در آنطرف دیوار نگاه میدارد. عالم دیوانگی عالمی است که شاید استدلال کردن آنها و تجزیه و ترکیب کردن آنها مانند ما هست اما استدلال آنها برای ما خنده دار است، عالم ما هم همینگونه است شاید برای خودمان استدلال میکنیم اما وقتی به حقیقت پی ببریم، استدلال ما خنده دار میشود. عالم جای دیگری نیست که ما را ببرند آنجا، بلکه داخل همان عالم است. غیبت چیزی است که در بین مردم وجود دارد و شاید یک چیز لذت بخش باشد اما در واقع در همان جا داریم گوشت برادر مرده میخوریم اما نمیفهمیم. یک روزی در حالی که در این دنیا چشمان باز میشود و حقیقت اشیا را میبینیم. که وقتی مال حرام جلوی ما میگذارند، نمیپسندیم یعنی طبعمان نمیپسندد نه فقط اعتقادمان. پیری یک بخشی از همین باز شدن چشم است. لذا چون باطن را میبینیم طبعمان عوض میشود اما خیلی ها نمیبینند تا بمیرند. ما یک زمانی فکر میکردیم اگر مسح بکشیم، شست پایمان بزرگ میشود، اما الان میفهمیم که اگر شیر بخوریم بزرگ میشود. ما فکر میکنیم که صدقه دادن و خمس دادن یعنی کم شدن پول اما حقیقت آن زیاد شدن پول است.

ما قاعده ظاهری را با قاعده حقیقی دنیا اشتباه میگیریم که بر طبق آن پیش میریم اما اشتباه میکنیم. ما یک قاعده دنیا داریم که یک به علاوه یک میشود دو اما در قاعده آخرت و برزخ جور دیگری است، خب ممکن است بگوییم در دنیا بر اساس قاعده دنیا و در برزخ بر اساس قاعده برزخ عمل میکنیم اما در حقیقت برزخ از دنیا عالی تر است یعنی اگر دقت کنیم میبینیم که قاعده دنیا نیز با همان قاعده برزخی تطابق دارد و در واقع قاعده برزخ بر قاعده دنیا و قاعده قیامت بر قاعده برزخ حاکم است. اگر کسی قبل از مرگ بتواند قواعد برزخی را بیابد و زندگی دنیایی اش را طبق آن بچیند، برد کرده است. امام رضا میگوید سه روز بر انسان خیلی سخت میگذرد، یکی روزی که به دنیا می آییم، یکی روزی که میمیریم، یکی روزی که دوباره زنده میشویم. بین برزخ و دنیا شباهت بسیار زیاد است اما قیامت کاملاً عوض شده است نسبت به دنیا. میگویند مرگ برای مومن مثل بو کردن گل است زیرا با قوعده عالم جدیدی که وارد آن میشود، آشناست و انگار در آن زندگی کرده، فقط منتظر بوده که موعدش برسد. پس موضوع ما موضوع عوالم است و قوانین حاکم بر عوالم است و ارتباط بین آنها.

اگر طرف در برزخ یا قیامت برود، یک موجود وارد آن میشود زیرا همه آن موجود یکی است که ان هم چهاربعدی است، یعنی بعد زمان نیز در آن موجود است، یعنی شخص یکی شخص است که تمام زمان هایی که در دنیا زندگی کرده در آن جا در همان یک شخص جمع است. کسی که دعوت را نمیپذیرد وقتی که او را برای



رفتن به آن دنیا دعوت میکنند، مانند کاغذی که محکم چسبانده باشیم که موقع به زور کردن، کاغذ آسیب میبیند، این انسان را به زور میبرند و آسیب بیشتری میبیند. اگر کسی تمام نفسش به دنیا بچسبد، وقتی که میخواهند او را ببرند به برزخ، نمیتوانند، یعنی او در برزخ جای ندارد، بلکه تمام وجودش خالد در جهنم است. ما یک سری علل طولی داریم در این تصویر از جهان، لذا معتقدیم کسی که در عوالم بالاتر وجود ندارد و نقشی ندارند، نمیتوانند در این عالم اثرگذار باشد لذا امریکا و شیطان هیچ غلطی نمیتواند بکند، پس شمر چگونه توانست امام حسین را سر ببرد و در ظاهر شکست دهد، وقتی به عالم بالا نگاه میکنیم، میبینیم که در واقع شمر شکست خورده است و امام حسین پیروز ماجرا بوده که تاریخ هم این را نشان میدهد، این تاثیراتی هم که شیطان میگذارد، به علت سوراخ سنبه های خودمان است.

امام زمان قرار است ظهور کند که همین دنیا جنسش جنس برزخی شود، یعنی همین جا بشود بهشت و همه با هم وارد حقیقت این دنیا شویم.

بسم الله الرحمن الرحيم

ما لزوما با مرگ وارد عالم دیگر نمیشویم بلکه با رشد هم وارد عالم دیگر میشویم. چیزی از ما که در عالم دنیا میماند، شهمن جهنم است. (ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا) همه ما وارد جهنم خواهیم شد که خیلی جدی است. (ثم ننجی الذین اتقوا و نزل الظالمین فیها جثیا) خیلی از انسان های پاک چرا باید وارد جهنم شوند؟ استدلال ما خیلی ساده است و میگوییم که باید وارد جهنم شوند تا بعد که وارد بهشت شدند، از آن لذت ببرند. نعمت های آخرت به این صورت دنیایی نیست که باید گرسنه شیم تا از غذا لذت ببریم بلکه اصیل است و در همان حالت به صورت همیشگی لذت دارد. سخن پیابر این است که ما از جهنم رد شدیم ولی آتشش بر ما خاموش بود.

باید جهنم را باطن تعلق بر دنیا ببینیم که واقعهش دوری از خداست. ما همه باید به دنیا بیاییم و به کمی از تعلقات میرسیم که چاره ای از آنها نیست، استغفار ائمه هم به خاطر همین تعلقات کم است. تعبیر دنیوی جهنم برای ما این است و تعبیر باطنی آن دوری از خداوند و عذاب خداوند است. پل صراط پلای است که روی جهنم زده شده که ما را به سمت بهشت میبرد. برخی داخل آن می افتند، برخی سریع رد میشوند و ... نازله این پل در دنیا، عمر ماست. یعنی ابتدای آن لحظه تولد ماست و انتهای آن پایان عمر ماست. مجموعه خطاها و گناهان ما و فتنه هایی که در عالم اتفاق می افتند، جاهایی است که پل برای ما باز و بسته میشوند. مثل شب قدر جایی است که از روی پل سریع تر رد میشویم.

آخر پل صراط یعنی آخر عمر ما و روشن شدن تکلیف ما بر اساس اعمالی که تا آنجا انجام دادیم. ما دو عالم دیگر هم غیر از این سه عالم داریم. عالم دنیا را عالم ملک هم نام نهاده اند. عالم ناسوت هم گفته اند. عالم برزخ را عالم ملکوت و عالم مثال هم گفته اند. عالم قیامت را عالم عقل در برابر مثال و عام جبروت در برابر عالم ملکوت است. عالم قیامت را عالم جبروت میگوییم چون جبران میکند نقص های عوالم پایین تر را. خود این عالم قیامت عالمی بالاتر دارد که آن را عالم لاهوت میگویند که عالم اسما و صفات الهی است در واقع عالم معصومین است. عالمی است که در آن تمام صفات الهی به طور تمام و کمال تجلی پیدا کرده. این عالم بر عالم قیامت اشراف دارد. وقتی ما میگوییم به سمت برزخ میرویم، برزخ هم دارای بهشت و جهنم دارد. یک بهشتی داریم در حد و قامت قیامت که فقط همانجا اتفاق می افتد و تمام نعمت های آنجا، واقعیت های اصلی است که نازله آن در دنیا است. یکی از این نعمات پیوستن به معصومین است و بهشت اصلی آنجاست. پیامبر بالاترین موجود مخلوق خداست. حتی بهشت هم بالاتر از پیامبر نیست و بهشت پیامبر عالم هاهوت است که مقام ذات خداوند است. مثلا آیه فالدخلی فی عبادی وادخلی جنتی یعنی در بهشت مخصوص من وارد شو که ما هم اگر به آنجا برسیم باید خودمان را به ائمه وصل کنیم که مقام شفاعت در اینجا معنا می یابد. ما خودمان را سوار بر کشتی امام حسین میکنیم و باقی راه را با آنها میرویم. مثل ۷۲ تن که در واقع سوار کشتی امام حسین شده بودند. و از خودشان چیزی باقی نمانده بود، خود را به امام حسین متصل کرده

بودند و به آن مقم رسیده بودند. شفاعت یعنی این، یعنی ما ذیل امام حسین و ائمه تعریف میشویم. مقام ولایت یعنی در این سلسله مراتب تا آن حد نهایی بالا، یکی جلوتر است و یکی عقب تر. قاعده این است که آن کس که بالاتر است باید دست پایین تر را بگیرد و آن کس که بالاتر است باید دست خود را به بالاتر بدهد. مومنون اولیا هم هستند. این ولایت در اصل برای خداست به همین شکل منتقل میشود به معصومین و می آید پایین تا میرسد به ولایت پدر. چون همین حقیقتی که ران بالا وجود دارد، نازل شده و برای احترام آن ولایت اصلی ما باید به این ولایت احترام بگذاریم. ممکن است پسر نسبت به پدر از نظر علمی و اخلاقی بالاتر باشد. موضوع این نیست که ولی فقیه اشتباه میکند یا نه بلکه مساله این است که اطاعت کنیم. یعنی اصل ولایت تثبیت شده است.

ما یک سیر داریم از عالم بالا و همینطور نازل میشویم تا برسیم به عالم دنیا. ما در این تنزل یک مرحله قبل ترش عالم برزخ را گذرانده ایم که عالم ذر است و همینطور باید بازگردیم به سمت بالا. سیر آمدن ما را میگویند قوس نزول و بازگشت ما را میگویند قوس صعود. ما یک هبوط جمعی داریم و یک هبوط فردی. ما باید هبوط کنیم چون مکانیسم ما باید اینگونه باشد. بچه که به دنیا می آید اصلا توجه به ما ندارد و حواسش به ما نیست زیرا این بچه در عالم بالا سیر میکند و اصلا هنوز وارد این عالم نشده است. بچه در چهار ماه اول که گریه میکند، میگوید لا اله الا الله. بعد کم کم بچه تنزل میکند و به عالم این دنیا وارد میشود و احساس میکند روزی اش در این دنیا به او میرسد، در چهار ماه دوم صلوات میفرستند و در چهار ماه سوم احساس میکند که پدر و مادر دارند روزی او را میدهند و تشکر از پدر و مادر میکند. ما هم زندگی مان همینطور است و همینطور نازل تر میشویم تا جایی که روزی خود را در دست مثلا آمریکا مبینیم. بچه کم کم به شناخت خود میپردازد تا زمان بلوغ طول میکشد و بعد از بلوغ دیگر خود را شناخته است. از این زمان به بعد قوس صعود او شروع میشود البته برخی ماجرای هبوطشان تا زمان زیادی طول میکشد و هنوز نفهمیده است که باید قوس صعودی را شروع کند. یک مرحله از این قوس صعودی در بیست و پنج سالگی اتفاق می افتد و مرحله بعد آن چهل سالگی است و بعد از آن دیگر خیری درش نیست و هر کار میخواهد بکند باید تا آن موقع میکرد.

از لحاظ جمعی هم زندگی ما به همین شکل است یعنی ما هبوط جمعی داریم. کم کم از مقامات بالا که آمدیم به هم متصل بودیم و همینطور که هبوط کردیم، از هم جدا شدیم (کان الناس امه واحده) اول حضرت آدم به وجود می آید و زندگی زمین خود را آغاز میکرد مرحله بعدی از زمان حضرت نوح آغاز میشود که زندگی انسان ها زمینی تر میشود و به سمت تمدن حرکت میکنیم و حکومتی تحت سیطره نوح به وجود می آید و شریعت نازل میشود که هبوطی دیگر اتفاق می افتد و کم کم این اتفاق می افتد تا زمانی که ابزار رشد بشر فراهم شود این بلوغ اجتماعی زمانی است که امام زمان ظهور کند که بشر به سمت صعود دسته جمعی حرکت کنیم. (الذی انشاکم من الارض و استعمرک فیها) این خاک را باید آباد کنیم.

از اون لحظه ای که حکومت امام زمان در زمین اتفاق بیافتد، چشم برزخی همه باز میشود یعنی شاید در همین زمین زندگی کنیم اما در بهشت زندگی میکنیم. حکومتی که ذیل آن ولی مطلق خدا بر سر کار است و نظام حکومتی آماده میشود، شیطان کنار گذاشته میشود و شرایط برای انسان ها فراهم میشود، انسان ها همه چشم شان باز میشود و خودشان را در عالم برزخ می یابند. و با اینکه در زمین زندگی میکنند در برزخ هستند. دیگر دنیا اعتباری ندارد و مردم بهایی برای آن ارزشی نمیدانند چون حقیقت را در چیز دیگری

یافته اند. تا آن موقع ما فکر میکردیم که کوه محکم است اما وقتی میفهمیم که کوه پودر میشود میبینیم حقیقت چیز دیگری است. وقتی میبینیم که ستارگان و خورشید تاریک میشوند، میفهمیم که نور آنها از جای دیگری بوده است. (یوم تبدل الارض غیر الارض) محله اول بهشت و قیامت در زمین است. (ارضها السماوات والارض) بهشتی است که اندازه آن به اندازه آسمان ها و زمین است یعنی در همین جهان اتفاق می افتد و حقیقت همین عالم است.

حکومت امام زمان تازه آغاز داستان ماست یعنی همه این ماجرا تا ان زمان برای طی کردن مسیر این هبوط بوده است تا از ان موقع به بعد سیر صعودی خود را آغاز کنیم.

(خالدین فیها یعنی همان جدا نشدن فرد از دنیا که نتوانسته از دنیا بالاتر بیاید.
افراد جهنمی هم مشمول انا لله و انا الیه راجعون میشود اما وقتی آن قرب به خداوند را دیده اند، عذاب میبینند.)

بسم الله الرحمن الرحيم

از جهت روایات ما زمین در ابتدا محل رفت و آمد ملائکه بوده است، ملائک یک شئونات ملکوتی انسان بوده اند، بعد از ملائکه خداوند یک موجوداتی به نام جن خلق کرده است که محل زندگی شان در زمین بوده است ولی بعد از آن در یک عالمی به نام عالم هوا زندگی میکردند. بعد از آن موجوداتی به نام سناس خلق شدند که بین جن و انسان هستند. اینها عمدتا در آفریقا زندگی میکردند که اسکلت های قدیمی که در آنجا پیدا میشود، مربوط به این موجودات است که از نظر قامت شبیه به ما هستند. نسل این موجودات حدود ۳۰ هزار سال پیش منقرض شده اند. و حضرت آدم ۱۰ هزار سال پیش زندگی خود را در زمین آغاز کرد. این موجودات به تمدن نرسیدند و تمدن مربوط به نسل آدم است. بین این موجودات حدود ۳۰ تا ۳۵ هزار سال پیش جنگ در میگردد. فرق ما با این موجودات در رشد و بالا رفتن ما است ولی از نظر هوش تا حدودی به ما نزدیک هستند این ماجرای غار نشینی و نقاشی های در غارها و ... مربوط به این موجودات است اما به هیچ عنوان رشد نداشتند. به هر حال این موجودات از بین رفته اند و دیگر تجعی از اینها باقی نمانده است. شیطان به دنبال ایجاد یک جنگی بین انسان هاست که به وسیله آن بتواند تمام انسان ها را از بین ببرد دقیقا شبیه آنچه بر سر سناس ها آمد. وقتی خداوند انسان را در بهشت یعنی بهشت قوس نزولی نه صعودی به وجود آورد، شیطان هم وجود داشت، زیرا مربوط به قوس نزول است. کالبد انسان خلق شده و ملائکه و شیطان در رفت و آمد بودند و سوال میکردند که این چیست و آنها پیش زمینه در مورد سناس ها داشتند. تا اینکه خداوند میفرماد انی خالق بشرنا من طین. ملائکه نگاه میکنند که خاک عالم تراحم است و ر این عالم تراحم جنگ صورت میگردد و هم اینکه سابقه سناس ها را داشتند. لذا سوال کردند که این چطور میتواند خلیفه باشد انسانی که ممکن است با هم بجنگند و همدیگر را از بین ببرند. خداوند میگوید علم خود را به اینها میدهم. خداوند همه اسما را به آدم آموخت و این اسماء همان اسماء پنج تن است که اگر در عالم لاهوت ببینیم، اگر علم این پنج تن را داشته باشیم، تمام علوم را خواهیم داشت.

انبیا آمده اند که لیسیروا لهم دوائن العقول یعنی ما با عقلمان میتوانیم زندگی کنیم اما این عقل باید تربیت شود و این تربیت باید توسط انبیا باشد. مثل پدر و مادری که میخواهند چیزی به فرزندانشان بیاموزند. بعد خداوند به آدم میفرماید که به ملائکه خبر این علم را بده نه اینکه خود علم را بده چون اصلا ملائکه فکرشان به این چیزها نمیرسد.

بعد گفت سجده کنید که شیطان سرپیچی کرد. انسان هنوز مکلف نشده و دو راه سعادت و شقاوت مقابل انسان باز نشده است. ممکن است خطا کند مثل یک کودک سه ساله که خطا میکند ولی گناه به پایش نمینوسند اما این خطا ممکن است به ضررش باشد مثلا به بخاری دست میزند و میسوزد.

ممکن است کل این درخت ممنوعه و حتی بهشتی که در آن بوده است برای آماده سازی انسان برای هبوط بوده است. یک جور محل تمرین برای انسان بوده است.

درخت ممنوعه را برخی میگویند گندم بوده و برخی میگویند سیب بوده اما امام رضا میگوید درخت های بهشت ممکن است چندین میوه بدهد.

شیطان قسم خورد و آدم نمیدانست که قسم دروغ هم میتوان خورد لذا به خاطر قسم باور کرد و از میوه ممنوعه خورد. شیطان گفت این میوه را بخورید یا مل میشود یا جاودان میشود. شیطان وعده یک ملک جاودان داد که ممکن است آدم میخواست به آن حکومت امام زمان برسد بدون اینکه زحمتی بکشد و بدون هبوط و ... پس ممکن است آن ملکی که شیطان وعده داد همان ملک آخرالزمان باشد. خلقت آدم در ظهر جمعه بوده و بعد از پنج شش ساعت از خلقت یعنی در بعداز ظهر جمعه از بهشت اخراج میشود. همه ماجرا در همین مسجد کوفه بوده است. شاید ماجرای عصر جمعه که دل آدم میگیرد به خاطر همین هبوط است. آدم هنوز هبوط کامل نکرده است و معلوم نیست که واقعا زمین در همین شکلی که امروز هست بوده است، آدم همین فهم امروز ما را از زمین داشته است؟

چیزی که معلوم است این است که آدم و حوا در مسجد کوفه در عراق هبوط کردند و حکومت امام زمان نیز در همان جا خواهد بود.

اینکه اصالت با فرد است یا با جامعه اشتباه است. بلکه با خانواده است و خانواده همان هسته مرکزی که پیوند بین زن و مرد ملاک است. این سوال که اگر تراحم بین منافع فرد و جامعه به وجود آمد کدام یک را باید اصالت داد؟ اشتباه است چرا که اگر درست زندگی کنیم، هیچگاه این تراحم به وجود نمی آید.

از جهت جسم و فیزیک ظاهری، حوا از آدم خلق شده است. البته یک بحث هم این است که این مورد اشتباه است. بعد آدم و حوا ازدواج میکنند. که آدم پنجاه شکم زایید که همه دوقلو بودند و هم شکم ها با هم ازدواج

نکردند. هنوز هبوط کامل نشده است و موضوع دعوی هابیل و قابیل اصلا بحث زن و همسر نبوده است. چون اینها تا مدتی قبل اصلا نسبت به عورت خودشان آگاه نبودند. هابیل وصی آدم بود و قابیل به این معترض بود و زیر بار وصایت قابیل نرفت دقیقا همان ماجرای بعد از پیامبر. اولین قتل در اینجا صورت گرفت. قابیل نمیدانست باید با جنازه برادرش چه کار کند و حضرت آدم هم چون تا آن موقع نیاز نشده بود، به آنها نیاموخته بود که قابیل این کار را از یک کلاغ یاد گرفت. به هر حال ماجرای هابیل و قابیل این بود. پس اولین جاپای شیطان در زمین اینجا بود.